

درآمدی بر تفکر انتقادی

حسن قاضی مرادی

www.ketab.ir



نشر دات

سرشناسه	قاضی مرادی، حسن، ۱۳۳۲ -
عنوان و نام پدیدآور	درآمدی بر تفکر انتقادی / حسن قاضی مرادی.
مشخصات نشر	تهران: دات، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	ص. ۴۴۰
شابک	۹۷۸۹۶۴۸۸۹۸۰۳۰۹
فهرست نویسی	فیا.
یادداشت	کتابنامه: ۴۴۷-۴۵۴
موضوع	تفکر انتقادی
رده بندی کنگره	۱۳۹۱ ق ۷ ت ۱۰۵ B
رده بندی دیویی	۱۶۰
شماره کتابشناسی ملی	۲۷۳۶۸۴۵



نشر دات

درآمدی بر تفکر انتقادی

نویسنده: حسن قاضی مرادی

hassan.ghazimoradi@yahoo.com

طرح جلد: ابراهیم حقیقی

شماره نشر: ۴۷

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۱

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی پارسیان - چاپ منصور - صحافی بهمن

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۸۹۸-۳۰-۹

تلفکس انتشارات: ۶۶۴۸۳۰۷۴

http://www.dotbook.ir

Email: info@dotbook.ir

کلیه حقوق نشر محفوظ است

بها: ۱۵۵۰۰ تومان

فهرست مطالب

۹	بخش گفتار
۲۷	فصل اول - تعریف و اهمیت تفکر انتقادی
۴۷	فصل دوم - اصول تفکر انتقادی
۵۰	۱-۲- جسارت و پایداری در اندیشه‌ورزی
۵۶	۲-۲- خود-انگیزگی در تفکر
۶۰	۳-۲- مشارکت فکری
۶۵	۴-۲- تعامل عقل و عاطفه در تفکر انتقادی
۷۰	۵-۲- شکاکیت
۷۶	۶-۲- اعتماد به عقل انسان
۸۱	فصل سوم - مهارت‌های تفکر انتقادی
۸۵	۱-۳- تعبیر و تفسیر
۱۰۰	۲-۳- تحلیل
۱۱۳	۳-۳- ارزشیابی
۱۲۶	۴-۳- استنتاج
۱۴۰	۵-۳- توضیح
۱۵۰	۶-۳- خود-تنظیم‌گری
۱۶۱	فصل چهارم - ویژگی‌های اندیشمند انتقادی
۱۶۶	۱-۴- کنجکاوی
۱۷۲	۲-۴- ذهن باز
۱۷۸	۳-۴- حقیقت‌جویی
۱۸۴	۴-۴- انصاف
۱۹۳	۵-۴- تحلیل‌گری
۱۹۸	۶-۴- انتظام فکری

۲۰۴	۷-۴. اعتماد به خود
۲۱۰	۸-۴. بلوغ فکری (خردمندی)
۲۱۷	فصل پنجم- اصول تفکر غیرانتقادی
۲۲۱	۱-۵. بزدلی و تنبلی فکری
۲۲۷	۲-۵. مرجعیت باوری
۲۳۳	۳-۵. خود-مرکزی و جمع-مرکزی
۲۴۰	۴-۵. درو یکرد احساسی - عاطفی
۲۴۷	۵-۵. مطلق اندیشی و نسبی گرایی
۲۵۳	۶-۵. بی اعتمادی به عقل انسان
۲۵۹	فصل ششم- ویژگی های اندیشمند غیرانتقادی
۲۶۱	۱-۶. بی تفاوتی
۲۶۷	۲-۶. ذهن بسته
۲۷۵	۳-۶. حقیقت گریزی
۲۸۳	۴-۶. بی انصافی
۲۹۰	۵-۶. گره های اندیشی
۲۹۷	۶-۶. پریشان اندیشی
۳۰۴	۷-۶. بی اعتمادی به خود
۳۱۰	۸-۶. نابالغی در اندیشه ورزی
۳۱۷	فصل هفتم- مغالطه های تفکر غیرانتقادی
۳۲۴	۱-۷. مغالطه های مرتبط با اصول تفکر غیرانتقادی
۳۴۲	۲-۷. مغالطه های مرتبط با ویژگی های اندیشمند غیرانتقادی
۳۶۴	۳-۷. مغالطه های مرتبط با به کار بردن اشتباه مهارت های تفکر انتقادی
۳۹۱	بی گفتار: حماقت و دانایی
۴۰۲	- حماقت
۴۱۲	- دانایی
۴۳۱	منابع فارسی
۴۳۳	منابع انگلیسی

پیش‌گفتار

انسان موجودی است که درباره‌ی آنچه در پیرامون یا درونش می‌گذرد می‌اندیشد و داوری می‌کند. اما بسیاری از ما نمی‌دانیم دانشی که به اتکای آن، رویدادها و موضوعات را درک و درباره‌ی شان داوری و ابراز عقیده می‌کنیم چگونه در ما شکل گرفته است؛ همان دانشی که تمایل داریم بدیهی بپنداریم. پس، به‌طور معمول، به آنها شک نمی‌کنیم. گرایش داریم در مواجهه با هر موضوع و وضعیتی همان گونه بپندیشیم و داوری کنیم و تصمیم بگیریم که تا پیش از آن می‌اندیشیدیم. داوری می‌کردیم و تصمیم می‌گرفتیم. چه بسیار از ما نمی‌دانیم در ذهن ما چه می‌گذرد که در پی آن به داوری و عقیده یا موضعی درباره‌ی موضوع و مسئله‌ای می‌رسیم؛ تمایلی نیز نداریم که بدانیم.

اما جلوه‌ها و نتایج این ناآگاهی‌ها و رویکردها چیست؟ برای نمونه:

- معمولاً نخستین داوری خود را درست‌ترین داوری می‌دانیم. وقتی نیز تصمیمی که بر مبنای این داوری گرفته‌ایم غلط از کار درآمد علت را در عوامل بیرونی جستجو می‌کنیم تا مجبور نشویم داوری خود را خطا بخوانیم. چشم بر اغراض و محدودیت‌های فکری خود می‌بندیم و ادعا می‌کنیم که اگر چنین و چنان می‌شد حتماً تصمیم درست ما به نتیجه می‌رسید. دیگر به این نمی‌پردازیم که پیش‌تر فکر کرده بودیم: «بالاخره یک طوری می‌شود دیگر»؛ یا حتی: «هرچه بادا باد».

- اغلب آماده‌ایم تا به بهانه‌ای از گفتار، رفتار و عقاید دیگران انتقاد کنیم. آماده‌ایم روی نقاط ضعف آنان انگشت بگذاریم. اما هرگز مسئولیت اشتباه‌ها و نقاط ضعف خود را نمی‌پذیریم. پس چون به خاطر اینها از ما انتقاد شود به راحتی می‌گوییم: «من همینم که هستم!»، «من این طوری بزرگ شده‌ام. نمی‌توانم که خودم را عوض کنم»، «تو باید می‌دانستی یا کی طرف هستی» و...

- در مقام مادر یا پدر چون فرزندمان را دوست داریم و قطعاً خیر و صلاح او را می‌خواهیم انتظار داریم نظر و راهنمایی ما را درست بداند و مطابق خواست ما عمل کند.

- متوجه شده‌ام که پسرم گوشه‌گیر شده و درس هم نمی‌خواند و نمرات امتحانش پایین است. به او می‌گویم: «تنبلی پس است. اگر نمرات تو از شانزده کمتر شود من می‌دانم و تو!»

- مدیر دبیرستان هستم. می‌دانم که اقتدار لازم را بر دبیران و دیگر کادر آموزشی ندارم. از این موضوع بسیار رنج می‌برم. در جستجوی اعمال اقتدار خود در جلساتی دبیران می‌گویم: «امتحان این ثلث را سخت بگیرید تا حساب کار دست شاگردان بیاید.»

- چه بسیار در برابر نظر انتقادی موجه یا ناموجه دوست خود قرار می‌گیریم یا موضعگیری خاصی را نسبت به خود از او انتظار داریم. اما بدون پرداختن به انتقاد او یا اندیشیدن به اینکه چرا مطابق انتظار ما موضعگیری نکرده با خود می‌اندیشیم دوستان نیست یا به او می‌گویم: «را بگو! فکر می‌کردم دوست من هستی!»

- تصمیمی گرفته‌ام. فکر می‌کنم بهتر است پیش از اجرای آن با دیگران مشورت کنم. دوستم با تصمیم مخالفت می‌کند. از مخالفت او می‌رنجم. پس به جای سنجش تصمیم خود بر زمینه مخالفت او سعی توحیم را بر این متمرکز می‌کنم که به هر دست آویزی نشان دهم اشتباه می‌کند. فکر می‌کنم اگر بتوانم او را به سکوت وادارم پس تصمیم حتماً درست بوده است.

- درباره‌ی موضوعی تصمیمی نسنجیده می‌گیریم. نتیجه‌ی کار مخالف خواست ما است. می‌کوشیم به خود و دیگران بقبولانیم برای تصمیم خود به حد کافی دلیل‌های منطقی داشته‌ایم. سپس شروع می‌کنیم به «دلیل تراشی». یعنی دلایلی برای نامطلوب شدن نتیجه‌ی تصمیم خود می‌آوریم که اصلاً ربطی به موضوع تصمیم ما ندارد. آسمان و ریزمان را به هم می‌بافیم.

- اگر دانش‌آموز یا دانشجوییم بیشتر دنبال کتاب‌های حل المسایل می‌گردیم

و نه کتاب‌هایی که شیوه‌های مسئله‌گشایی را به ما بیاموزند. دبیر و استادی را بیشتر قبول داریم که مسائل را خودشان حل می‌کنند. به ما بگویند درباره‌ی هر موضوعی چه شناختی داشته باشیم و درباره‌ی هر پرسشی چه پاسخی بدهیم. اگر هم دیگران از ما بپرسند چرا چنین نظری داریم یا چرا فکر می‌کنیم پاسخمان درست است، می‌گوییم: «این را دبیر / استادمان گفته!»

اگر هم دبیر یا استاد باشیم از دانش‌آموزان و دانشجویان انتظار داریم همان چه را به آنان یاد داده‌ایم یاد بگیرند و به خاطر بسپارند. آموزش را با سخنوری و انتقال و ابلاغ انبوهی اطلاعات به آموزش‌گیرندگان یکسان می‌گیریم. آن قدر به دانش خود اعتماد نداریم که فکر کنیم می‌توانیم به پرسش‌های دانش‌آموزان و دانشجویان پاسخ بدهیم. آن قدر دلوری نداریم که اگر پاسخ پرسشی را نمی‌دانیم این را اعلام کنیم. بگوییم پاسخ آن را خواهیم یافت. پس تا می‌توانیم به سخنوری ادامه می‌دهیم تا وقت پرسش آنان هرچه محدودتر شود.

- از رئیس، مربی، پدر یا مادر خود و انتظار داریم دقیقاً به ما بگویند وظیفه‌ای را که به عهده‌ی مان می‌گذارند چگونه باید انجام دهیم. دیگر خیالمان راحت می‌شود. نتیجه هرچه باشد ما مسئولیتی نداریم.

- رئیسی داریم که رفتار اقتدارگرا و تحکم‌آمیزی با من دارد. می‌گویم: «همه همین‌اند. هرکس رئیس شود و بتواند زور بگوید می‌خواهد ریاستش را با زورگویی به زیردستانش ثابت کند.»

- بارها و بارها با بی‌اعتنایی‌ها یا بدرفتاری‌هایم همسرمان را رنجانده‌ام. یکبار که تحملش تمام می‌شود به تندی و خشم اعتراض کرده و با من فحش می‌کند. می‌گویم: «اصلاً رفتارهایت بی‌حساب و کتاب است. برای این مسئولی که چک که نباید این همه دادو قال راه انداخت! می‌خواهی قهر کنی، خوب بکن! اما فردا نگوئی تقصیر من بود. تو خودت این‌طور خواستی.»

- اگر در مورد دیگری رفتار یا قضاوت اشتباه داشته‌ایم و با اعتراض او مواجه شویم می‌خواهیم با یک «معذرت‌خواهی» مشکل را فیصله دهیم. اگر هم او قانع نشد مدعی می‌شویم ما که معذرت خواسته‌ایم. دیگر چه می‌خواهد! اما به این

فکر نمی‌کنیم چرا ما چنان رفتار یا قضاوت اشتباهی نسبت به او داشته‌ایم.

- چه بسیار وقتی می‌خواهیم رأی دهیم بدون تأمل بر اینکه در وضعیت موجود اجرای چه برنامه‌هایی برای جامعه لازم است و بدون آشنایی با سابقه‌ی سیاسی و برنامه‌ی فلان کاندیدا به این علت که او مخالف کاندیدایی است که ما از او خوشمان نمی‌آید به او رأی می‌دهیم. شاید هم به این دلیل به او رأی دهیم که فکر می‌کنیم خیلی‌ها به او رأی می‌دهند. پس درست است ما هم به او رأی دهیم.

- در مقام یک اصلاح‌طلب می‌توان دچار این موضعگیری بود که اکثریت مردم جامعه‌ی مان اصلاح‌طلب‌اند. پس در هر رأی‌گیری، اگر تقلب نشود، حتماً اصلاح‌طلبان پیروز می‌شوند.

- راجع به فرد یا موضوعی قضاوتی می‌کنیم. از ما می‌پرسند چرا چنین قضاوتی داریم. می‌گوییم: «این را احساسم به من می‌گوید. من به احساسم خیلی اعتماد دارم. احساسم به من دروغ نمی‌گوید».

- چون دوست داریم «شایعه»‌ای را حقیقت بپنداریم بدون چون و چرا کردن آن را می‌پذیریم و خودمان نیز به شایعه‌پراکنی می‌پردازیم.

- تصمیمی گرفته‌ام. دوستانم می‌گویند آن تصمیم غلط است. دلیل می‌آورند. حتی نمونه‌هایی از تجارب شخصی خود یا شنیده‌ها و دانسته‌هایشان می‌آورند که انجام چنان تصمیمی غلط است. می‌گویم: «وضع من فرق می‌کند. آنها نمی‌دانستند چه کار باید بکنند.» یا «حتماً یک جای کارشان اشکال داشته. من فکر همه جایش را کرده‌ام. این یک مورد خاص است».

- در مقام روشنفکر و فعال سیاسی همان اندیشه‌ها و معتقداتی را حقیقی می‌دانیم و به خاطر می‌سپریم که یا مراجع فکری یا رهبری سازمانی مان به ما ابلاغ کرده‌اند. نسبت به هر مسئله‌ای موضعی می‌گیریم که فکر می‌کنیم رهبری یا جمع سازمانی از ما انتظار دارند. بنابراین، در تعیین اندیشه‌ها، احساس‌ها و رفتار خود مدام به اطرافیان هم. موضع خود توجه داریم. از «جمع» دنباله‌روی می‌کنیم. به نظرانی باور داریم یا خود را به باورشان برمی‌انگیزیم که فکر می‌کنیم به تأیید

ما از سوی دیگران می‌انجامد. برای ما هر مخالفتی به معنای طرد شدن است و ما از طرد شدن می‌ترسیم.

- معتمد مسائل هر قدر هم که پیچیده به نظر رسند اما پاسخ‌ها یا راه‌حل‌های ساده‌ای دارند. می‌پرسند: «فکر می‌کنی چرا در فلان کشور جنگ داخلی شد؟» بلافاصله می‌گوییم: «امپریالیسم را دست‌کم گرفته‌ای‌ها!» با توسل به «توهم توطئه» برای هر مسئله‌ی پیچیده‌ای پاسخی حاضر و آماده و بسیار ساده می‌یابم.

- دوستم می‌گوید: «اگر به سازمان ما کمک مالی نکنی معلوم می‌شود از ارتجاع حمایت می‌کنی».

- با نفرت و خشم می‌گوید: «نمی‌گذارم از من سوءاستفاده کنند.» می‌گوییم: «جوش زن! تا دنیا بوده همین بود. پیاده باشی سوارت می‌شوند. خودت را هم درگیر کنی فکر نکن می‌توانی چیزی را تغییر بدهی».

- دوستم می‌گوید: «فکر می‌کنی کاری که کردی درست بود؟» می‌گوییم: «من کاری به این حرف‌ها ندارم. قانون، قانون است. من هم از آن پیروی می‌کنم. حالا هر چه می‌خواهد باشد. اصلاً می‌دانی الماور و معذور».

- در مقام مصرف‌کننده چه بسا کالایی می‌خریم که انگیزه‌ی خرید آن سنگینی بار تبلیغات یا چشم و هم چشمی با دیگران است. نگاه که کنی می‌بینی در بسیاری از خانه‌هایمان کالاهایی است کم و بیش بی‌مصرف.

- در برابر خواست‌های غیرمنطقی همسرم کوتاه می‌آیم و به آنها تن می‌دهم. تن دادن خود را این گونه توجیه می‌کنم که لازم است فضای خانه آرام باشد تا بچه‌ها آسیب نبینند. اما در واقع از او انتظار دارم به من در خیال کردن خواست‌های شخصی‌ام «گیر» ندهد. این «تن دادن» که متقابل شود و پایدار بماند فکر می‌کنیم درک متقابلی بین ما وجود دارد.

- با پرسش دوستی در مورد گفته یا رفتار غیرمنطقی خود مواجه می‌شوم. به جای اینکه به پرسش او پاسخ دهم آن را انتقادی از خود درک می‌کنم و لازم می‌بینم تا از خود در برابر انتقاد او دفاع کنم. پس شروع می‌کنم به انتقاد از او: «چرا به خودت نگاه نمی‌کنی! یادت نمی‌آید فلان موقع آن حرف را به من زدی و

با من چنان رفتار کردی!» و...

- تماشاچی تلویزیون که باشیم بدون اندیشیدن به آنچه به ما نشان داده می‌شود هر برنامه‌ای را با ملالت یا بی تفاوتی یا لذت می‌بینیم. چندان هم تفاوتی بین ملالت، بی تفاوتی یا لذت‌مان وجود ندارد. در هر سه حالت به اندازه‌ی کافی سرگرم می‌شویم.

- شواهد و مدارک هرچند نامعتبر و محدودی کافی است تا از نظر و عقیده‌ی خود تا آخر دفاع کنم. اما برای تردید کردن به همان نظر و عقیده نیاز به کوهی از شواهد و مدارک کاملاً دقیق و غیرقابل انکار دارم.

- رئیس‌م را به صورت کبی توبیخ می‌کند. همکارم می‌گوید از بس که نامنظم بوده‌ام، می‌گویم: «همه بعضی وقت‌ها دیر می‌آیند. این نیست. او اصلاً با کُردها مسئله دارد.»

- دوستم می‌گوید: «بابا! این قدر سیگار نکش. ریه‌ات را درب و داغان کرده‌ای!» جواب می‌دهم: «می‌گویند سیگار باعث سرطان ریه می‌شود. اما هیچ دلیل قطعی‌ای وجود ندارد. من چند نفری را می‌شناسم که تا آخر عمرشان سیگار می‌کشیدند و سرطان ریه هم نگرفتند. چند نفر هم می‌شناسم که اصلاً سیگاری نبودند و با سرطان ریه مردند.»

- بسیار سخن‌ها با یکدیگر می‌گوییم که بی معنایی بی معنایی یعنی که حامل هیچ اطلاعاتی نیستند تا دیگری بتواند به دریافتی برسد تا بتواند داورى کند. دوستم از من می‌پرسد: «به میهمانی فلانی که می‌آیی!» می‌گویم: «اگر بیایم، آمده‌ام دیگر!» پدرم می‌پرسد: «درس‌هایت را که می‌خوانی؟» می‌گویم: «بعداً کارنامه‌ام را می‌بینی.» همسرم می‌پرسد راجع به اختلاف با رئیس چه می‌خواهم بکنم. می‌گویم: «نگران نباش؛ یک کاریش می‌کنم دیگر!» چه بسیار که درباره‌ی هر پرسشی که مربوط به ارائه‌ی نظر یا تصمیم شخصی خودمان نباشد آماده‌ایم که داد سخن سر دهیم و خود را همه چیزدان بنماییم. اما به محض مواجه شدن با پرسشی در مورد نظر یا تصمیم خاصی مرتبط با خودمان شروع می‌کنیم به گفتن حرف‌های «تهی» و «بی معنا».

- تصمیم به انجام کاری گرفته‌ام. دوستم می‌گوید آیا همه‌ی جوانب را سنجیده‌ام. می‌گویم: «وقتی اشتیاق زیادی به انجام کاری دارم دیگر لازم ندارم مدام "اما" و "اگر" کنم. اینها باعث تردید می‌شوند و شوق آدم کم می‌شود. اصل اما این است که شوق انجام کار را داشته باشی.» به نتیجه که نرسم فکر می‌کنم یا می‌گویم: «بی‌خیال! مگر چی شده! همه اشتباه می‌کنند. من هم یکی مثل همه!»

همین نمونه‌ها کافی است تا ضرورت پاسخ گفتن به این پرسش را دریابیم که چرا این گونه می‌اندیشیم و تصمیم می‌گیریم. قطعاً علل گوناگونی وجود دارد. از نظر من یکی از دلایل مهم این امر ناآشنایی ما با «تفکر انتقادی» و بنابراین ناتوانی‌مان در «انتقادی‌اندیشی» است. این ناتوانی به معنای گستردگی شیوه‌ی تفکر غیرانتقادی در میان ما است.

«تفکر انتقادی» معادل Critical Thinking است. در جامعه‌ی ما، مثل بسیاری از جوامع دیگر، «انتقاد» و «انتقاد کردن» طنینی منفی دارد. «انتقاد» حامل نفی و طرد کردن، نپذیرفتن، عیب و ایراد گرفتن و... دانسته می‌شود. ضروری است تا در آغاز به این نکته بپردازم که در مفهوم «انتقاد»، رویکرد منفی، طردکنندگی و ایرادگیری وجود ندارد. برای نمونه، گوش دادن انتقادی به دیگری به معنای موافقت نداشتن با گفته‌های او نیست. بلکه، در درجه‌ی نخست، به معنای درک صحیح این نکته است که او «چه» می‌گوید و «چگونه» می‌گوید. پاسخ به این دو پرسش - و نه لزوماً به اینکه او «چرا» چنین می‌گوید - اطلاعاتی را در مورد گفته‌ی او در اختیار ما می‌گذارد که به واسطه‌ی آن اولاً می‌توانیم استدلال‌های موجود در گفته‌ی او را درک کرده و ثانیاً آنها را ارزشیابی کنیم.

در تفکر انتقادی نه انتقاد کردن به معنای نفی کردن و نپذیرفتن است و نه منتقد فردی است که در مخالفت با موضوعی صحبت می‌کند یا می‌نویسد. مفهوم «انتقادی بودن» در تفکر انتقادی شیوه‌ی رسیدن به داوری هدفمند از طریق بررسی سنجش نقاط ضعف و قوت اطلاعات و مدارک یا استدلال‌های ارائه شده در گفته یا متن است. تفکر انتقادی شیوه‌ی اندیشیدن به موضوع، رویداد یا

وضعیت و مشکل برای فهم آن، یعنی داوری درباره‌ی آن است. این شیوه‌ی تفکر، اصول و مهارت‌های خاص خود را دارد.

چه بسیار افراد که اصلاً علیه «داوری کردن» موضع می‌گیرند. اینان داوری درباره‌ی ایده و نظر، کردار یا بروز احساسات دیگری را عامل جدایی خود و او می‌دانند. اینان در توجیه داوری نکردن می‌توانند از جمله به چنین توجیه‌هایی متوسل شوند: «آدم چون جای دیگری نیست نمی‌تواند راجع به نظرات و رفتارهای او قضاوت کند.» یا «درست این است که بخواهیم هر فردی را در هر جایی که هست با همه‌ی نظرات و عواطفی که می‌خواهد داشته باشد بپذیریم و بنابراین درباره‌ی او قضاوت نکنیم.» یا «دلیم می‌خواهد دیگران را با هر افکار و احساساتی که دارند درست داشته باشیم.» ... اینان در توجیه داوری نکردن درباره‌ی یک رویداد، وضعیت و موضوع نیز می‌توانند از جمله به این دلیل متوسل شوند که مگر اطلاعات ما درباره‌ی آنها چقدر است که بتوانیم قضاوت کنیم! آیا اصلاً مطمئن هستیم که اطلاعات ما درباره‌ی آنها درست است! و...

اما هستی انسان با داوری کردن تعیین می‌یابد. حتی در زندگی روزمره اغلب بدون اینکه بدانیم پیوسته با داوری کردن پیش می‌رویم. سوار اتوبوس یا تاکسی شدن نتیجه‌ی یک داوری است. سلام گفتن به دیگری و لحن ما حامل داوری مان نسبت به رابطه با او است و... وقتی می‌گوییم باید دیگری را در همان موقعیتی که هست بشناسیم این شناخت یعنی داوری. حتی وقتی بگوییم دیگری را همان‌طور که هست باید بپذیرفت و درباره‌اش داوری نکرد این نظر حامل داوری است.

از این رو، اگر ما به هیچ وجه گریزی از داوری کردن نداریم مگر که به انسانیت خود بی‌توجه بمانیم، چه کنیم تا بتوانیم درباره‌ی رویدادها، دغدغه‌ها، مشکلات، موضوعات، ایده‌ها، اطلاعات، وضعیت‌ها و... به درستی داوری کنیم؛ یعنی به آن داوری دست یابیم که ما را در آستانه‌ی تصمیم‌گیری و عمل موفقیت‌آمیز به انکای داوری‌هایمان قرار دهد! پاسخ، پیش گرفتن شیوه‌ی تفکر انتقادی است.

ما ایرانیان چه در مقام فرد و چه عضو یک قشر، گروه، طبقه یا ملت، گرفتار

در چنبره‌ی توان‌فرسای گذار از جامعه‌ی سنتی به جامعه‌ی مدرن در جهانی زندگی می‌کنیم که به سرعت تغییر می‌کند. می‌توان به برخی از این تغییرات اشاره کرد: پیچیده‌تر شدن پیوسته‌ی موضوعات و مسائل به دلیل درهم‌آمیختگی‌شان، تحول سرشت موضوعات و مسائل به ویژه «سیاست»، پیشرفت روند تمرکززدایی در ساختار سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، افزایش مسئولیت فردی و اجتماعی و بنابراین نیاز به در دست گرفتن ابتکار عمل به منظور پاسخگویی به این مسئولیت‌ها، گرایش افزایش یافته به برخورداری از هویت فردی، نیاز افزاینده به مشارکت در گروه‌هایی با اعضای متفاوت و متمایز از نظر فکری و عاطفی و رفتاری، لزوم برخورداری فرد فرد مردم از تفکر خود-انگیخته برای غلبه بر نابالغی فکری، لزوم تصمیم‌گیری هرچه پرمخاطره‌تر در موقعیت‌های آمیخته به عدم قطعیت، برجسته‌تر شدن تأثیر اوضاع و احوال سیاسی-اجتماعی بر زندگی فردی، گسترش قلمروهای رقابت بین افراد و گروه‌ها و ملل و بنابراین کمرنگ شدن امکان حاشیه‌نشینی در حوزه‌ی عمومی، حجم بسیار وسیع اطلاعات در دسترس از طریق رسانه‌های همگانی و ابزار اطلاعات در فضای مجازی و ضرورت انکارناپذیر پردازش هرچه دقیق‌تر این اطلاعات برای جلوگیری از فریب‌خوردگی و القاپذیری، اهمیت روزافزون سامان‌دهی اقتصادی جامعه به علت افزایش جمعیت، گسترش فراگیر و غیرقابل مهار اندیشه‌ی آزادی‌خواهی و دموکراسی‌خواهی نه فقط در عرصه‌ی سیاست بلکه در فضای کار و در زندگی خصوصی و خانوادگی، اجتناب‌ناپذیر شدن توزیع قدرت در جامعه و برخورداری مردم از قدرت به منظور امکان‌پذیر شدن سیاست، عیان‌تر شدن لزوم برخورداری از حق تعیین سرنوشت فردی و اجتماعی، نفوذپذیر شدن حقوق بشر، اهمیت یافتن روزافزون رواداری برای مواجهه با مشکلات و مسائل پیچیده، اهمیت هرچه بیشتر یافتن مسائل و مباحث محلی و منطقه‌ای و جهانی، نقش هرچه پررنگ‌تر آموزش در زندگی و...

برای همسویی و همپایی با چنین جهان متحولی ضروری است شیوه‌ی تفکر خود را متحول کنیم. ضروری است شیوه‌ی تفکر انتقادی را بیاموزیم.

نظریه‌های تفکر انتقادی بیشتر در نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم در غرب تدوین شده‌اند. اما شیوه‌ی تفکر انتقادی بسیار قدیمی است و به دوره‌ای مربوط می‌شود که بشر منطقی اندیشیدن را درک کرد. برجسته‌ترین متفکر انتقادی در دنیای باستان، سقراط است. «در مقام معلم، او به اهمیت ایده‌ها و نقد آنها تحت تأثیر و هدایت زندگی روزمره‌ی آدمی متعهد بود. این حکم اخلاقی که «زندگی آزمون سده ارزش زیستن ندارد» به او نسبت داده می‌شود. در نظر او چنین بود که نافرمانی‌های ملنی از روی وجدان و خود-انگیختگی اندیشه، نخستین چیزی است که باید کسب کرد. او امکان و ارزش بُرندگی ذهن، وضوح اندیشه و تعهد به بصیرت عملی مبتنی بر تعقل خود-انگیخته را آشکار کرد. او تا به آخر به حمایت از عقل، زندگی منطقی و اخلاقی منطقی‌سازمان‌یافته و آمیختگی ذاتی عقل و احساسات پرداخت. در حد خود، اقتدار را انکار کرد، اما حق انتقاد کردن مستقل از همه‌ی اعتقادات اقتدارگرا و نهادهای مستقر را تأیید کرد. او نشان داد معلمان نمی‌توانند به معنای واقعی آموزش دهنده باشند مگر بتوانند مفروضات پذیرفته‌شده‌ی گروه اجتماعی‌شان را نقد کنند و به پروردن فضای پرسشگری و شکاکیت در میان شاگردانشان مشتاق باشند.»^۱

نظریه‌های تفکر انتقادی، به ویژه در آمریکا را می‌توان در دو گروه نظریه‌های توصیفی^۲ و هنجاری^۳ در نظر گرفت. این دو گروه نظریه‌ها به تمامی از یکدیگر منفک نیستند. با این حال، تفاوت‌هایی با هم دارند. در نظریه‌های توصیفی توجه، بیشتر، بر کیفیت تفکر است تا چگونگی تحقق آن به‌سان یک روند. شیوه‌ی تفکر انتقادی در نظریه‌ی توصیفی در پاسخ به این پرسش دریافته می‌شود که کارکردهای ضروری تفکر به انکای منابع فکری مثل شناخت‌های پیشین، عادات ذهن و... چیستند. در این نظریه‌ها، اندیشمند انتقادی فردی است که فضیلت، ظرفیت و تحول شناخت و نیز محدودیت‌های

1. Paul, Richard; From: Fisher, Alec; *Paul's Critical Thinking Informal Logic*, vol. 13, No. 2, 1991 2. Descriptive 3. Prescriptive

آن را درک می‌کند و به تمرین یا پراتیک ذهنی برای رسیدن به این ادراک اهمیت می‌دهد. این تمرین صرفاً در حوزه‌ی به کارگیری مهارت‌های تفکر انتقادی و توانمند شدن در ویژگی‌های اندیشمند انتقادی^۱ نیست. بلکه تمرین و پراتیکی است که خودِ چنین ادراکی را اعتلا می‌بخشد تا تحقق تفکر و داوری عقلانی را ممکن کند. در این گروه نظریه‌ها بر فضیلت «ژرف‌اندیشی» تأکید می‌شود. پرورش ژرف‌اندیشی نیز با درگیر شدن در تفکر غایتمند انجام می‌شود. در این نظریه‌ها کمتر به پیشنهادهایی برای چگونگی آموزش و ارزشیابی از روند تفکر پرداخته می‌شود. در عین حال، این نظریه‌ها دربرگیرنده‌ی کارکردها یا معیارها و ملاک‌هایی اند که به‌طور ضمنی یا آشکار در اجتماع و استدلال در هر حوزه‌ی علمی به کار می‌روند. این نظریه‌ها در حوزه‌هایی از فلسفه مثل شناخت‌شناسی، منطق غیرصوری^۲ نظریه‌ی گفت‌وگویی و ارتباطی، بلاغت و نظریه‌های احتجاج^۳ به کار برده می‌شوند. در این حوزه‌ها بایستگی‌های تفکر انتقادی به‌طور نظری مشخص می‌شوند. از جمله متفکران نظریه‌ی توصیفی شارون بیلین^۴ است.

اما در نظریه‌هایی هنجاری بر چگونگی تحقق تفکر انتقادی به مثابه‌ی یک روند و با استفاده از مهارت‌های تفکر انتقادی و برخورداری از ویژگی‌های اندیشمند انتقادی تأکید می‌شود. نظریه‌های هنجاری در پاسخ به این پرسش تدوین می‌شوند که مردم چگونه می‌توانند انتقادی بیندیشند؛ یعنی در عمل، تفکر انتقادی چگونه تحقق می‌یابد. در این نظریه‌ها به ساختار و سازوکار تفکر انتقادی پرداخته می‌شود. در این حال، تفکر انتقادی معطوف به روندهای شناختی است که در حل مسئله، استدلال، استنتاج، ادراک و توجه به اطلاعات و مدارک و چگونگی تأثیرپذیری از آنها و تحلیل آنها، تصمیم‌گیری، تفکر اخلاق و... به کار می‌روند. در نظریه‌های هنجاری، تفکر انتقادی همچون تفکر بازتابی^۵

1. Critical thinker

2. Informal Logic

3. Argumentation Theory

4. Sharon Bailin

5. Reflective Thinking این مفهوم را می‌شود «تفکر بازاندیشانه» نیز ترجمه کرد.

در نظر گرفته می‌شود؛ یعنی تفکری که بر روند تحقق خود نیز نظارت دارد و آن را از منظر منطقی بودن یا نبودن می‌سنجد و خود را تنظیم می‌کند. خود-تنظیم‌گری این نوع تفکر برآمده‌ی بازتابی بودن آن است. نظریه‌های هنجاری بیشتر در حوزه‌های آموزش، مدیریت، علوم طبیعی، روانشناسی فردی و اجتماعی، جامعه‌شناسی و علوم رفتاری، زبان‌شناسی و نظریه‌های ارتباطی کاربرد دارند. متفکران نظریه‌های هنجاری، تفکر انتقادی را ابزاری خلاق در تحقیق و به عنوان آزادکننده‌ی ظرفیت‌های فکری و آموزشی و نیز سرچشمه‌ی قدرتمندی برای تصمیم‌گیری در زندگی شخصی و مدنی افراد در نظر می‌گیرند. از جمله‌ی متفکران نظریه‌ی هنجاری ریچاردل پاول^۱ (و همکارش لیندا الدر^۲) و نیز پیتر فسیونه^۳ اند. متفکرانی از جمله روبرت انیس^۴ نیز هستند که می‌توان گفت نظراتشان تلفیقی از نظریه‌های توصیفی و هنجاری است.

این رساله درآمدی است بر تفکر انتقادی در چارچوب نظریه‌های هنجاری و به ویژه نظرات پیتر فسیونه. این چارچوب با توجه به وضعیت فرهنگی-اجتماعی جامعه‌ی ما انتخاب شده است. معتقدم در این مراحل نخستین آشنایی‌مان با نظریه‌های تفکر انتقادی و نیز به علت چیرگی شیوه‌ی تفکر غیرانتقادی در تاریخ فرهنگمان ضروری است تا با نظریه‌های هنجاری این شیوه‌ی تفکر آشنا شویم. در این گروه نظریه‌ها مهارت‌های تفکر انتقادی و نیز ویژگی‌های اندیشمند انتقادی به گونه‌ای ارائه می‌شوند که می‌توانیم آنها را در تحقیق‌های خود، به صورت فردی و اجتماعی، فراگیریم و به کار بیاوریم. پیتر فسیونه در پی دوسال تحقیق در سال ۱۹۹۰ نتیجه‌ی تحقیقات خود را در گزارشی شامل تدوین خاصی از نظریه‌ی هنجاری تفکر انتقادی ارائه داد. در این گزارش، او دو دسته مؤلفه‌ی تفکر انتقادی را به عنوان «مهارت‌های تفکر انتقادی»^۵ و نیز «ویژگی‌های اندیشمند انتقادی»^۶ معرفی کرد. در این رساله، این

1. Richard Paul

2. Linda Elder

3. Peter A. Facione

4. Robert H. Ennis

5. Critical thinking Skills

دو دسته مؤلفه را تقریباً بر مبنای آنچه در گزارش فسیونه آمده است بررسی کرده‌ام.

با این حال، ضروری دیدم تا یک دسته مؤلفه‌ی دیگر را به عنوان «اصول تفکر انتقادی» به صورت متمایز مشخص و بررسی کنم. این اصول، به‌طور پراکنده و نه به عنوان اصول، در نظریه‌های هنجاری تفکر انتقادی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. تأکید من بر آنها و جدا و شاخص کردنشان فقط به دلیل وضعیت اندیشه‌ورزی در گذشته و کنون فرهنگمان انجام گرفته است. برای نمونه، اصل نخست تفکر انتقادی را «دلیری و پایداری در اندیشه‌ورزی» معرفی کرده‌ام. ما مردمی هستیم که در طول تاریخ فرهنگمان در هر عرصه‌ی تفکر خط قرمزهای بسیار داشته‌ایم. اما هر خط قرمز فکری مانع تبدیل شدن یک مسئله یا دغدغه به یک پرسش است. ما با تن دادن به خط قرمزهای فکری، کوربودگی ذهنی مان را تقویت کرده‌ایم. این کوربودگی نتیجه‌ای جز بزدلی و تسبلی فکری برایمان نداشته است. چرا که هر خط قرمز فکری تهدیدگر است و تفکر را به بن‌بست می‌کشاند. چه بسیار نیز چون نخواسته‌ایم به بی‌جربزگی و تسبلی فکری مان معترف شویم پشت سنگر ادعای وفاداری، تعهد، اصول‌گرایی و... پناه گرفته‌ایم و در قلمرو تفکر، بزدل‌تر و تسبل‌تر شده‌ایم. تفکر انتقادی اما با پرسشگری شناخته می‌شود. لازمی پرسشگری نیز جسارت و پایداری فکری است.

در فصل نخست رساله به تعریف و اهمیت تفکر انتقادی می‌پردازم. در عین حال، به اشاره، تفاوت تفکر انتقادی با مسئله‌گشایی^۷ و تصمیم‌گیری^۸ را بررسی می‌کنم. سه فصل بعدی به بررسی سه موضوع «اصول تفکر انتقادی»، «مهارت‌های تفکر انتقادی» و «ویژگی‌های اندیشمند انتقادی» اختصاص دارند. سه فصل پنجم، ششم و هفتم را با عناوین «اصول تفکر غیرانتقادی»، «ویژگی‌های اندیشمند غیرانتقادی» و «مغالطه‌های تفکر غیرانتقادی» به بررسی

«تفکر غیرانتقادی» اختصاص داده‌ام. در این سه فصل به شیوه‌ی تفکری پرداخته‌ام که از نظر من در میان ما ایرانیان شایع است. در پایان نیز پی‌گفتاری تحت عنوان «حماقت و دانایی» آوردم: حماقت در تناظر با تفکر غیرانتقادی و دانایی همچون پیامد تفکر انتقادی. اگر بخواهیم نه در کوره راه حماقت بلکه در جاده‌ی دانایی پیش برویم هرگز نباید از بازسنجی همیشگی شیوه‌ی تفکرمان غفلت کنیم. ما بیشتر به محتوای ذهن، باورها و اعتقاداتمان، به محتوای تفکرمان توجه داریم تا به شیوه‌ی تفکرمان. این دو، اما، از یکدیگر انفکاک‌ناپذیرند.

توجه عمدی ما به محتوای تفکرمان و نه به‌طور همزمان به محتوا و شیوه‌ی آن علل گوناگونی دارد برای نمونه، باورها، اصول و اعتقاداتی که می‌پذیریم ردی از انتخاب خود می‌یابیم. با آنها احساس هویت کرده و خود را ابراز می‌کنیم؛ از جمله، با واسطه‌ی آنها است که با دیگران ارتباط می‌گیریم؛ با آنها است که نوع رابطه‌ی خود را با جهان تعیین می‌کنیم و.... این نیز در صورتی است که، تا حدی آگاهانه، به محتوای تفکر خود بپردازیم و کورکورانه و دنباله‌روانه از باورها، اصول و اعتقاداتی پیروی نکنیم که به صورت‌های گوناگون به ما منتقل شده‌اند؛ در صورتی که نخواهیم در انتخاب آنها صرفاً به «عرف» گروه و قشری که به آن متعلقیم بسنده کنیم. امروزه که به دلایل گوناگون مسئله‌ی «هویت» به دغدغه‌ی مهم جوانان ما تبدیل شده است به میزانی که فرد به هویت‌یابی فردی‌اش توجه دارد می‌کوشد محتوای تفکرش را خودش انتخاب کند. این جستجوی هویت فردی برای ما گام بسیار مهمی به پیش از جهت ساختن جامعه‌ای متجدد (مدرن) و رهایی از دوران گذاری است که برای حدوداً صدوپنجاه سال در آن گیر افتاده‌ایم.

اما اگر ما، و پیشاپیش ما جوانانمان، کم و بیش، به محتوای تفکرمان می‌پردازیم و نمی‌خواهیم دنباله‌رو «عرف زمانه» باشیم نشان می‌دهیم که کمتر به شیوه‌ی تفکرمان می‌اندیشیم. رسیدن به یک «داوری» چندان برایمان اهمیت دارد و با بیان آن، احساس هویت می‌کنیم که دیگر چندان به این موضوع

نمی‌اندیشیم چگونه. یعنی با چه شیوه‌ای، به آن داوری رسیده‌ایم. پس، ناآگاهانه، از همان شیوه‌ی تفکری استفاده می‌کنیم که در جامعه‌ی سنتی ما گستردگی بسیار داشته است و همچنان نیز در جامعه‌ی در حال گذارمان بسیار پیرنگ است. وقتی ما شیوه‌ی تفکر غیرانتقادی را در رسیدن به یک «داوری» پیش بگیریم به هر حال به داوری‌ای می‌رسیم. اما این داوری‌ای است که، دست‌کم، به انکسای همان داده‌ها و اطلاعات موجودمان نمی‌توانیم حقیقی بودن آن را اثبات کنیم. پس، هویت فکری‌ای می‌یابیم که خودمان نیز نمی‌دانیم قابل دفاع هست یا نه. این حاصل جستجوی حقیقت با استفاده از شیوه‌ی تفکری است که هیچ تضمینی وجود ندارد ما را به حقیقت برساند. در عین حال، باید تأکید کرد که هیچ تضمینی نیز وجود ندارد که شیوه‌ی تفکر انتقادی ما را به حقیقت برساند. اما توجه به این نکته اساسی است که اولاً، این شیوه‌ی تفکر قطعاً ما را به حدی از حقیقت می‌رساند. ثانیاً این حد از حقیقت، قابل دفاع است.

اما شیوه‌ی تفکر را باید آموخت. می‌توانیم بدانیم در مورد موضوع و دغدغه‌ی مان چه تصمیمی باید بگیریم. برای پاسخ گفتن به این پرسش از داده‌ها و اطلاعاتی شروع می‌کنیم که درباره‌ی آن موضوع و دغدغه در اختیار داریم و سپس با استفاده از مهارت‌هایی به داوری‌ای درباره‌ی آن موضوع یا دغدغه می‌رسیم که بتوانیم درباره‌ی آن تصمیم بگیریم. این شیوه‌ای است که اگر با اصول و مهارت‌های خاصی مشخص شود شیوه‌ی تفکر انتقادی خوانده می‌شود. اگر بخواهیم مسئولیت تصمیم‌گیری‌های خود را بپذیریم ناگزیریم تا این شیوه‌ی تفکر را بیاموزیم. اگر بخواهیم به صحیح‌ترین تصمیم در مورد موضوع یا دغدغه‌ی خود برسیم باید شیوه‌ی تفکر انتقادی را بیاموزیم. با این دریافت از شیوه‌ی تفکر انتقادی درمی‌یابیم که نباید این شیوه را تا حد مواجهه‌ی انتقادی با محتوای تفکر دیگران تقلیل داد. شیوه‌ی تفکر انتقادی اصلاً به معنای به کار بردن مهارت‌ها و در نظر گرفتن اصول و برخورداری از ویژگی‌هایی است که به ما کمک می‌کند صحیح و منطقی بیندیشیم. شیوه‌ی تفکر

انتقادی، در اساس، توجه به چگونگی روند اندیشیدن در ذهن خود ما، توجه به چگونگی دانا شدن است.

در این رساله، در شیوهی تفکر انتقادی، اصول و مهارت‌های تفکر انتقادی و ویژگی‌های اندیشمند انتقادی را از یکدیگر تفکیک کرده‌ام. اولاً باید تأکید کنم که این سه بخش تفکر انتقادی از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند و در اینجا صرفاً در پاسخ به الزامات درک نظری از این شیوهی تفکر آنها را مجزا از هم بررسی کرده‌ام و در عین حال، وابستگی متقابلشان را نیز، تا حد لازم، نشان داده‌ام. در عین حال، توجه خواننده را به این نکته جلب می‌کنم که فهم مهارت‌های تفکر انتقادی بسیار پیچیده‌تر و دشوارتر از فهم اصول تفکر انتقادی و ویژگی‌های اندیشمند انتقادی است. پیچیدگی و دشواری‌شان، از جمله، به این دلیل است که اینها در نگاه نخست بسیار انزاعی به نظر می‌رسند. در غرب نیز توجه عمده‌ی آموزشگران شیوهی تفکر انتقادی بر تبیین هرچه مشخص‌تر همین مهارت‌ها متمرکز است. در غرب بسیار بسیار کتاب‌های مختصر و مفصل فقط درباره‌ی این مهارت‌ها نوشته شده است. ما در شناخت این مهارت‌ها هنوز در آغاز راهیم. به علاوه، در این رساله، علاوه بر اصول تفکر انتقادی و ویژگی‌های اندیشمند انتقادی به شیوهی تفکر غیرانتقادی نیز پرداخته‌ام. این در حالی است که فقط مغالطه‌های تفکر غیرانتقادی موضوع محوری بسیاری از کتاب‌ها در غرب است. به همین دلیل گستردگی مباحث در این رساله است که، به ناگزیر، فقط فصلی را (در ۸۵ صفحه) به مهارت‌های تفکر انتقادی اختصاص داده‌ام. فکر می‌کنم در حجم متوسط یک کتاب چاره‌ی دیگری نیز نداشته‌ام.

به دلیل پیچیدگی و دشواری مهارت‌های تفکر انتقادی و پرداختن محدود به آنها در این رساله، پیشنهاد می‌کنم پس از خواندن فصل هفتم - مغالطه‌های تفکر غیرانتقادی - یک بار دیگر فصل سوم - مهارت‌های تفکر انتقادی - خواننده شود. فصل مغالطه‌ها را به گونه‌ای تنظیم کرده‌ام که در فهم عینی‌تر و مشخص‌تر فصل سوم یاریگر است. مغالطه‌ها را با مثال‌هایی آورده‌ام که درک مشکلات منطقی این مغالطه‌ها قطعاً در درک آشکارتر مباحث فصل سوم مؤثر است.

تا آنجا که می‌دانم فضل تقدم پرداختن مفصل به شیوه‌ی تفکر انتقادی از سوی ایرانیان با استاد محمدرضا نیکفر است. وی در گفتارهایی - که مجموعه‌ی آنها نام «تفکر انتقادی» یافت - به جنبه‌هایی از شیوه‌های تفکر انتقادی پرداخت که راهگشا است.

ما در آشنا شدن با شیوه‌ی تفکر انتقادی و مسلط شدن بر آن در آغاز راهیم. حدود صدسال از زمانی می‌گذرد که غرب به نظریه‌پردازی این شیوه‌ی تفکر - که نخست «تفکر بازتابی» خوانده می‌شد - پرداخته است. قدم‌هایی که مادر این آغاز راه پیش می‌گذاریم با محدودیت‌ها و اشتباهاتی همراه است و نمی‌تواند نباشد. هدفم از نوشتن این رساله‌آشنایی با این شیوه‌ی تفکر است. به همین دلیل رساله را «درآمدی بر تفکر انتقادی» نامیده‌ام.

ضروری می‌دانم از دوستان و دوستانم که برخی از منابع انگلیسی را برایم تدارک دید سپاسگزاری کنم. همچنان که سپاسگزارم از دوستانم داریا مقصودلو که کتاب «انتقادی‌بیندیش» پیترو فسیونه را از آمریکا برایم آورد. دوستانی کتاب را خواندند و پیشنهادهایی در تصحیح آن داشتند. از اینان متشکرم. ویرایش متن را مدیون دوستان منیژه مدبر هستم که دقت و زمان بسیاری را صرف آن کرد و یکبار دیگر مسئولیت رفیقانه را نشانم داد. از خانم رمزی که تغییرات هرباره‌ی متن را صبورانه پذیرا شد و نیز از کلیه‌ی همکاران نشر دانت سپاسگزارم.